totfim

باید مصعد شود بعضی در دیوارهای اثال و بعضی در قعر قدح دیگ سخت شده باشد و اگر
مصعد را سه بار اعادت کند چنانکه گفته شد بهتر باشد و هر سیمابی که سه بار
مصعد کنند هرگز زنده نگردد و دیگر که حل کند الحل قال الجابر فی کتاب الجامعه
بدانید سیماب مصعد چندانکه خواهد و با همسنگ او نوشادر در مصلایه بسایند و تصعید
کند در قاروره با اثال و از اثال بیرون آرد در قاروره حل کند و این قاروره را
در دیگی کلان او برانه و در دهن او استوار کند و در لعاب باشد تا حل گردد
بآب صاف جمع اجساد حل کند ولهذا یسمونه الحکماء الماء الحریف
والماء المثلث تم

بسم الله الرحمن الرحیم

بدان ای فرزند آدم که حق تعالی خلق را بیافرید بقدرت خویش و تدبیر کرد ایشان را
بحکمت خویش و حکمت خویش و علم فرزندان آدم را روزی کرد تا بدان او را بشناسند
و بدان که خدای تعالی چیزی نیافریده است که دلالت کند بر ربوبیت و حکمت بیشتر از علم
صنعت شوبقه و این صنعت را اکسیر خوانند و این صنعت است که بدان چیزها
یعنی حکما جز از طبعی بطبیعی توانند برد و از حقیقتی بحقیقتی نقل توان کرد زیرا که در تدبیر
آن از تفریق و تاویل و حل و عقد و دیگر چیزها که در وی استعمال کنند بسیار از فهم
علم طبیعت و عمل آن توان یافت و گویا که این علم بسر خود علی مثابه عالم کبیر
و از این جهت هر یک از اهل حکمت این حجر را تدبیر کرده باشند ایشان را فلاسفه
و بدان ای خوانند که تدبیر الحکما مثل تدبیر طبیعت که تدبیر انسان که اشرف حیوانات
و حق تعالی این صنعت بر نگار قومی داد و از میان جمله خلق خویش که بهتر و شریفتر

ایشان انبیاء اند علیهم السلام و حکما مخصوص‌اند بفضل و حکمت و ما عارف‌اند بعلم و معرفت تا چون
با ایشان صنعت کار نبندند و این حجر با ایشان کنند این صفت و نه با ایشان دلالت
بر ربوبیت و حکمت و یگانگی او سبحانه و تعالی و بدان ای فرزند که بعد از نبوت و امامت
هیچ مرتبه بزرگتر و شریف‌تر از این علم نیست و حق سبحانه و تعالی این عمل را پوشیده
کرده است در دیگر که جز آن حاصل نباید و آن یکی است که چهار قوت دارد قوت
آتش و هوا و آب و زمین که مخلوقات از این آفریده است و هر کسی که این حجر شناسد
بدرخت معرفت برسد که نه شرقیست و نه غربی چنانکه ایزد سبحانه در کتاب خود
یاد کرده است و میگوید که لا شرقیه و لا غربیه و بعد از آن بدانند و بچشان تنها کنند
که فرزند را فرمودم هرگز بهیچ نرسد و باید که عمل کنند بطاعت خدای تعالی تا به
تا در آن مرتبه بزرگ رسد و بدان ای فرزند که وا ز جمله آنان
بود که حقتعالی او را بدین مخصوص گردانیده بود و از جمله رهبانان بود و در این علم
از دیگر صوفیان و استاد خلق بود و فرد این علم استاد شدم و ایزد تعالی مرا این شرف
بداد ای فرزند فرمود ملکی دادم که هیچ پدری بهیچ فرزندی نداد زنهار که فرو پیشانی
تو آن چه بدادم پس بطاعت خدا مشغول باش و این عمل کن و صدقه بسیار کن که تو در این علم
سه حضلت یافتی یکی معرفت حق تعالی و دیگر دانستن آنکه خلق را چگونه آفریده است
و دیگر آنکه بر همه گنجهای زمین مطلع شدی و همه خزانهای جهان یافتی و دیگر مردها و نواها
جمع کنی که آن اندازه نباشد زیرا که چندانکه صدقه کنی مال تو زایل نباشد و بدان
ای فرزند که آن درختیست که حق تعالی آدم را نهی کرد در بهشت و گفت و لا تقربا هذه
الشجره و این درخت است که هم در قرآن هم گوید که از طور سینا بیرون می‌آید و اینجا
که گفت و شجره تخرج من طور سینا تنبت بالدهن و این درخت طوبی است و عمل

دهان آن تمامی مقصود از انست هرکه این را بشناسد و کار بدان نکند هرکه فلاح
سازد این فرانه نکشاید اکر هزار سال در عمل باشد و هرکس که این را بشناسد و عمل
وکند بعد از ان که جو خورده باشد نان جوین خورد و اکنون اکر مضاعف خواهد هفت
توان کرد و سپس عجایبها ازین بلند و بیست انچنان که اکر سیم خواهد کردن باید
که نقل و قمر و شمس کند بعضی بر بعضی افکند تا وزن معتدل اید باید قمر برو حل افکند
و اکر شمس بطهر و افکند و حل و عقد کند و طرح کند بر مصاص و رصاص و عبد
و اهن دیکر بود هم ازین معنی بیرون اید و اکر خواهد که مضاعف کند حل و عقد
مکرر کند چند بار دیگر مثل سپید شمس در ان چرا افکند و مثل ثلثین قمر کند قوتش مضاعف شود
تا اکر ذره بر قنطاری افکند زر اکر اکسیر مربع باشد اعنی سمره سمره سمره سمره و اکر
چاهی که زر کنی انچه شمس بود حل و قمر مجمله اکلی مثلث بر افکن هم چنانکه اداسان الکه حل و عقد
کن و طرح کن و بدانکه به ازین معنی نباشد و بسیار خواهد در تومید ادم چنانکه بدین
بفرزندان داند نباشد که خدای تعالی تو ابنده صالح کرداند و بدان که در این حجر عجایبها
بیش از انست که در شمار اید و بدانکه فرمود الله کی بشنوم از انچه دانستم و عمل
کرده بودم و هر چیزی مقصود کردم تو را و بازنمودم این حجر و صورتان نمودار در کتاب
خدای عزوجل مخرج این حجر از طو پنهانت و علاین صفت از هر چیزی است بر انکس
که بوقت فرا کیرد و هر که بوجه خویش کند در مدت چهل روز اسوده و خوش و تا هشتاد روز
همه مقصود وی بیاید اکنون اکر این عمل مضاعف کند و خلق عالم جمله عیال او باشند مال
کم نشود پس اکر حجر بر کیرد چنانکه باز وصف کردم بعد از ان محتاج نباشد
که عمل دوباره کند و جهی اسان است دکر مثل حجر بر انکس که این داده و بدانکه خدای عزوجل
انبیای بنی ادم را هیچ کردار این درخت کرد ازین عجایبهای پنهان است و هر که بدان عمل کند

بالار

بالای صبغت دجامت و اگر کسی این عمل کند چنین کرده باشد که از میان دیگر دا
مبس نشود و نیشبی ابو آلم الحکما عن تکما الشجره و این ستما ما ان حی و خها کرده ان
نسخه نقل کرده شد ما نیز نوشتیم حجر سطحران و طباعه و هبا ء اذا حال و یکون
و مثل حیوانی لطیفه یوعبد ی الناس حین لاح فیه حجره و سواد بعیان اربع
علیله و لا ینصب لها د مزد او قصد لمحسو الملفاء الذهب و این سخن گفته است بدین
زمان دوش فرنگ لکن در چشم و دل جای کرد در دستها و دین نحو انجه صحیفه
یافت و از ان نسخه کرد و این نسخه دیناری در سرای خالد بن یزید بن معویه
الاسفیان یافت و نسخه ثانیه از ان نوشت در محرم احدی و مائه بدمشق
در سرای خالد بن یزید بن خالد و عمل پیش عجایب از ان در سرای صاحب جلد
انست که نحاس بریان باشد و کذا اختر باشد و از نی درخت بجوید و اد هاتوت
ان قبول کند و اگر نه باطل شود و سر علاجها انست که دیگر دیگ باید ده روز
بخوذ ان هموعه بروغن زیت دیگر بادمره و دوغن زیت در خوشی نها الله
عمل نوشادری انست که مصعد کند و مصعد شود تا بخت محلول کند و تا بنو
نو و مقطر کند اگر مصعد کند تا سپید باید اگر چنین نکند تمام نشود بلکه جملان ضعیف
باشد و ظلمت کبریت کاری و قابض ببند مبکوبند جملان صعیف شود و ظلمات بدان
تمام نشود و سر عقد انست که اگر در شمع نهند در میان اشیا و اگر نه بر دالقا
اجساد سبعه رطل خاکستر وان ذهبیت دمه سواد ست و حکما سوخوذ و در این تی شد
کرده الله هر کسی از الحکم بکند همه علمها بفساد او ردد و صلاح او بنا سد الا بعلم ما از ضلالی
پرسیس اعمرونی و مخالفت امر ملی و پنهان دار این سر دیگر قرفنبق و انست
در دو حس مشتری که مست احراست و اصبر و هو عجایب است و بعضی عمل جلد در است

هر کس که عمل به چنین کند آتش از ابجود دشمس یک روز تا دو وانش و مره صفرا اما اگر
اگر این فرزند این قسم کرد در جهان تا زنده باشد هر که در دو بینی نوعی بستان این فرزند
را در حضرت که بود دانا مره کردم و خدای تعالی در کتاب خویش نام و صورت آن پیدا
کرده است و بر کبار از آن خواهی چون آفتاب در حمل شود تا در سرطان برنج
مطلبوس برا اگر نقش در آن وقت در حرکت باشد وجود این وقت الاحلال ان تا
انگه پوست آن باز کن و عصلها که در میان است بیرون آر و در اوای کن کر
و س [illegible] بماند و مسیر در زیر خرطوم آن ماه جدا زاد مع افزاید قبول می کند
و باید که مسیر و خرطوم هر دو محکم کرده باشد آتش معتدل زیر آن بر کند تا مقطر
شود و چو بکند در سر بیل دخان پیدا شود بدانکه نقش آغاز کرده است ازاد
قسم دیگر کن تا جمله بستانی برید کند و حر ابنق است و نقش کبریت احمر است که
بر [illegible] بماند و جسم در زیر ماند و آن مره صفرا است و سودا آتش
قوی کردن آن مانیم آن جمله بستانی انکه دیگر باده روحی ماسوا آن کن و دفن کن
هفت روز انگه بیرون آور و دیگر باره روحی از جید مصعد دفن کن هفت
روز تا زیر قرع چیزی بماند و آن آتش است و مره صفرا [illegible] چنین عمل می کنند یعنی
روحها بر جید می کن و مقطر می کن تا انکه سفید شود چون برف و بگداز چون شمع
این است که اگر چنین کنند هرگز تمام شود اما مره سودا پیوسته [illegible] از روح
بوجودی [illegible] و بگرد دفن می کن و بعد از آن مقطر می کند همچنین مکرر
می کن تا سفید شود چون کلس [illegible] در دشتی که [illegible] و مدجوی [illegible] انگه
در وقت انکه سرخ خواهی کردن در [illegible] الکبریت [illegible] تا سرخ شود و اگر خنک باد

دو رج مقطر کن تا صافی شود با هفت همچنین کن این است عمل و صنعت اینجا باید دو س تواند
ذکر کرده شود بعون الله تعالی عمل موی سر باب در صفت چکانیدن موی بستان عمل
کرده و بناخن چنین خورد برد و دیگر هاون بکوبد و بپزد و در قرع کند و قابله در بند
قرع را بنیق نهد و آتش نرم میکند تا آب سفید بچکد چون آب سفید باز ایستد و چکیدن
منقطع گردد و قابله بر گیرد و یکی دیگر در زیر آن نهد و آتش قدری دیگر زیادت کند تا آب
نیز از چکیدن منقطع گردد قابله را برگیرد و یکی بجای نهد و دیگر آتش زیادت کند
تا روغنی سرخ از آن بچکد چون [illegible] سیاهی گرد اندر آتش باز کرده تا از چکیدن
باز ایستد و سرد شود آن قابله از آنجا برگیرد قرع را بنیق از سر دیگ بگیرد و آنچه در بن قرع
مانده بیرون کرده و بر صلایه اندازد و آن را سحق بلیغ کند که او اول چکیده باشد جزو دان دهد و
کند تا حل شود و دیگر آب [illegible] جزو دهد و دیگر آب سیم بخورد دهد و آب را بشیشه
کند و دیگر چهار گاه کند و آب [illegible] سر گاه و برزد و شیشه در میان گاه دید نهد و آن دیگ
بر سر آتش دارد و یک شبانه روز آب را کرم باید از آن شیشه بیرون آورد و آن را باز [illegible]
فضلت کند و دیگر باره قرع را بنیق بچکاند همچنانکه یاد کرده شد چون تمام چکیدن باشد
دیگر باره حبت بند [illegible] اول و دیگر بچکانند و عمل را زیر میکنند تا سفید باشد و بچکانند از قرع
خوانند آب و آب دوم سرخ باشد آن را شمس خوانند و دیگر هیچ قسم بحکم و آب شمس و قمر جدا گانه
نگاه دارد تا وقت حاجت آنکس که در قرع مانده باشد بیرون آورد و آن وقت تصعید
بنوشادر کند آب شمس را بکشد که چند است و بحرده مثقال [illegible] بر آن اندازد و صلایه بید بوی
خاکستر کرم نهد تا عقد شود این است عقد [illegible] که یاد کرده شد و اما [illegible] طریق عمل
کنند خواص این هر دو آکسیر [illegible] است اول [illegible] مثل [illegible] و [illegible] همچون
نقره نرم شود و خواص این بسیار است باب [illegible] در خواص [illegible] و بعضی مرکب [illegible]

شکسته بود او شمس مرغ کفت بمعالجت آن رنج مشغول شدم و در کتب خواص بسیار و معانی
حاصل کردم و آن رنج را بروغن معدود اکردم چنانکه اکر کسی این رنج را بیابد و روغن
مورد با مالیده دست شود و اکر کسی را در پوست یا در اعضا باشد و روغن مورد سنبش
مالیده دست شود و اکر کسی را اندرون باشد بباید خوردن و بدین خوردن آن یاد کنم
یکمثقال روغن مورد با بیست مثقال روغن بنفشه بیامیزد و بوقت ناشتا بکار دارد اندر آن
رنج از وجود زایل شود و دیکر بیخها آنست صفت روغن بنفشه که یاد کرده میشود
بستانند مغز بادام یکمن و در آب جوشانند تا پوست باز کنند اورا با چهار رطل روغن
دینت بجوشانند بادام را خشک کنند و یکمن بنفشه تر با این روغن و کنارند تا هر دو با هم
خشک شود بکوبند و روغن بکیرند و عمل تخم مرغ باسانذ عمل بسیار است از کتاب
دیکر و این اعمال بطریق اهل روم است بکیرند کلس پوست بیضه مرغ چنانکه سوخته کشته
شود و آب زرده تخم مرغ بکیرد و نکاه دارد و آب سپیده انرا بکیرند نیز نکاه دارند
چنانکه این جمله در آخر این باب کفته شود بکیرند از کلس بیضه مرغ یکمن و از سیماب یک من
کرده یکمن و هر دو را بصلابه اندازند و بسایند و نیک حل کنند اکر ان زیبق پیدا نماند انکاه
آب زرده بیضه مرغ بروی افکنند و بسایند بقوت و هر کاه که زرده کم شود
دیکر بروی می افکنند و میسایند و باید که این کار با مردی بقوت باشد و این سنکها
که بوی چیز ساید بلغت عرب چه کویند در فهر سنک قوی باشد و هم برین جمله
بسایند از اول روز تا شبانکاه و باید که در شب خشک شده باشد بعد از ان در قاروره
مطین کنند بکل حکمت و در تنور نهند که بر کرد اسب و کوسفند تافته باشند انکاه شبانکاه
در تنور کذارند تا بامداد و چون صبح شود بیرون آورند و با آب سپیده بسایند تا شام
و در شب بتنور مذکور کنند و همچنین یکروز با آب سپیده بسایند و شب بتنور میکذارند

ویک

یک روز آب بنده و شبه دست بگذارند تا سیاه شود تمام شود و بعد از آن از قاع بیرون
بیرون کنند و باید که قاروره را بگذارند که بند سرد شود که اگر سرد شود مار دوده
فسرده کوید و هوا چون برد و اگر بیرون آورده باشد زود شکسته سخت شود چون
آهن و این دارو کیمیاست آنگاه بگیرند سیماب پاکیزه کرده صد و بیست مثقال و
یکمثقال ازین اکسیر بکوبند و بروی افکنند و در میان دو قدح تو بر کنند چنانکه وصف
آن بگوییم و این تو بر بر روی آتش نرم باید تا سیماب منعقد شود در غایت نیکویی
آنگاه بگیرند ازین عبد منعقد شده یکمثقال و بر صد و بیست مثقال بروی افکنند و بگذارند
جمله نقره نیکو شود و اگر یکمثقال ازین سیماب بر مس منقی افکنی نقره خالص بیرون آید و اگر
بود و باید که هیچ چیزی ناقص نشود بلکه قدری بیفزاید صفت تکلیس پوست بیضه
مرغ از جهت این عمل پوست بیضه را بآب بپزند و بگذارند تا سرد شود و پوست بیاید که
در بالا روفت بود و آنرا نقره بگذارند که آخته شود و صلایه کنند تا غبار شود
و در این عمل این را اکلیل نام نهادند صفت سپیده بیضه مرغ و آب فنده هر یک را
کانه بگیرند و هر بیضی از وی پنجمثقال نوشادر کوفته و یکمثقال کلس پوست بیضه مرغ کنند و
در قرع مطین کنند بگل حکمت بمقدار ستبری چهار انگشت فراهم نهاده و چون قرع خشک
شود آب سپیده و آب زرده تخم مرغ بچکانند صفت قدح تو بر دو قدح بگیرند چنانکه
سر هر دو قدح در یکدیگر بنشیند باندام و هر دو قدح را مطین کنند بگل حکمت چنانکه
همه مواضع متساوی باشد یعنی جایگاه ستبر نباشد و وصلها محکم کنند بدین دارو
که یاد کنیم و بگذارند تا خشک شود آنگاه بر روی آتش نرم نهند چندانکه سیماب تمام منعقد
شود صفت دارویی که وصلها را بدان محکم کنند بگیرند وسم آهن و بنادر موبان
کنند و خورد و بیاید و آبگینه را خورد و بیاید و ملح سپاهان کرده و قدری گچ سوخته

وگل حکمت سوده همه را جمله باشد و سپیده بیضه مرغ تر کنند و اگر چون گوسفند
تر کنند بهتر باشد آنگاه وصل را بدین دارو محکم کنند و بگذارند تا خشک شود آنگاه
آتش نرم بر سانند و در عمل آرند باب در عقد زیبق بستانند سی مثقال زیبق
و سرنوبت باب قلعند بجوشانند و آن آنگاه نگاه دارند و بستانند سی مثقال نقره و بعرق
نمک صابون چند مرتبه و غسل باید تا مکلس شود و رها کنند تا خشک شود و در پاره کاغذ
را با زیبق درو عرق دم بنهد بجوشانند نقره در کتان منحل شود به بوته اورد و بر صلایه
اندازد و بیندازند زیبق بجوشد آن دهند و در شاخ گاو کنند و کو را در زمین بر کنند
و سرگین خشک لختی بر بالا بر آن کنند و آتش در آن زنند و رها کنند تا روز دیگر
بیرون آرند سیماب بجوشد در دهد و دیگر پاره در شاخ نهد همچنانکه اول یاد کرده شد
در میان سرگین کنند و چهل روز این عمل میکنند و باز سر میگیرد و هر روز این عمل میکنند
تا روز پنجم بیرون اورد همچون خاک سفید مکلس یک مثقال بر شصت چهار مثقال قلعی
ما زهره انداز سفید و معقد شود چنانکه اورد با سوده و بیرون آید عقد سیماب
این است که اگر خواهی که در تو در طرح راهنمای اضعاف کنی نقره و سیماب را با یکدیگر
ملغمه کن و بوزن آن ابارج و نمک تلخ بجوشد بطربن سحق و تشویه میکن تا وقتی که
در زیر شود آنگه خشک کن و بوزن این ادویه بیاض البیض بجوشد آورده و بقرع
و انبیق بچکانند و بار ضبط چند تا وقتی که هیچ نماند و بجلد سیماب و نقره با یکدیگر
منحل شود و رها کن که در قرع به بندد و طرح یک بر شصت زیبق کن مکلس شود
این سیماب مکلس یک بر صد هر جسد که طرح کنی که مصلح باشد باید طریقه دوم آنست
که زود تر باشد الا اجسادی کن بیاید و ارکان چهار هر یک بجای خود یاد کنیم اول
طلق مکلس کنند باب نوشادر دوم نقره باب نوشادر سیم سیماب مکلس کنیم

باب

باب قلقند چهارم کبریت را مکلس کنیم باب نقره وصفت تکلیس نقره اینست که یاد کردیم
اب نوشادر بران میریزند و سحق میکنند تا همچون زنگاری شود سبز و عمل تمام شود
و همچنان اب بروی میریزد و سحق میکنند تا انکه سفید شود و چون سفید شود و تصعید کنند
یکنوبت تا نیک مکلس شود اب را در شیشه کنند و نگاه دارد و سیماب را
بروی رحل عقد کنند از اب قلقند همچنین مکلس کنیم و تصعید کنیم هفت نوبت
چون مکلس شود در شیشه کنند تا وقت حاجت طلق مکلس ده جزو همه را یکجا کو
چهل مثقال حجر و سوئید ده صد مثقال اب نوشادر و بریزد یکبار سحق کن تا حل
شود و چون حل شود باید اب نوشادر را افزون فرو ریزند و در قندیل اب کنند کنند
و بر اب نهند تا بحرارت افتاب عقد شود شبانه در دخم سرکه او برند و بامداد باز افتاب
نهند تا عقد شود تدبیر اول یکی بر ده دینار عقد شود تدبیر دوم بر صد افکنی
عقد شود تدبیر سیم یکی بر هزار افکنی عقد شود طرحش یکی بر سه صد باشد و این
اکسیر خاصیتش ان باشد که چون با افتاب بنهی عقد شود و چون بجای نمناک نهی
حل شود و این بهتر عقد نیست در کتاب حکما و قلعی سفید باید بستانند براده اهن
و با نگهی بمثل او و زرنیخ سوخته ماذود بود و صلایه باید و در حجره مطین
کند و نشو بر کند و قوی بر نرم دهد چون سوده شود از حجره بیرون اورد و بار
مثل او نشا دیابد و قدری نطرون با و یار کند و بروغن زیتون بسرشد در
بوته بر بوته استنزال میکنند تا این اهن در کار مثل مشتری بود در استنزال
سیم در می بده درم قلعی طرح کنند جسد مثل الفضه فی الذوب و اگر خواهد که این
مذاب را حل کنند و برا تشمیع کنند با همسنگ او عقاب محلول و در قاروره حل کنند
و در اب وحل برد تا حل شود و این حل بد مذاب محلول در ح بر نیمن عبد کرم

كرده طرح كند عبد عقد سود واكر از بن بهاب معقود بر نمن مصاص مذاب
طرح كند بصير كمثل العضد والله اعلم بالصواب بعمل حر في رسالة طرق الاكسير الكبير
اكسير المشتري خذ من العقاب اللولوي السالم من السواد اوقية ومن الورد ابيض ملح
اوقية وملح قلعي اوقية وشب يماني لولوي سالم من السواد اوقية يجمع بينهم
بالسحق حتى يصير كالهباء ثم يرميهم في اوقاتهم ما يعداس ثم اجعلهم في قارورة واسعة
على الدواء وقشر فيها بشمع واتركها في موضع ندي حتى ينحل ماء وهبا ثم خذ كحل ببعض
اوقية واحد منها ماء وقيتين من الماء المحلول عندك واجعلها في قارورة ويسد فيها
بشمع واتركها في موضع ندي ~~واتركها~~ حتى ينحل مثل المني لرد قدر ثم خذ من العبد
المصعد المكلس المغسول بالماء والملح التصعيد واجعله في معقرة او غيرها على نار دون
نقط عليه الدواء المحلول ثلث نقاط يصير رضا ويبقى الدهن وهذا الاكسير الكبير
خذ من العبد المعقود اوقية العقاب على رطل المشترى مطهرا او غير مطهر يقوم للوقت ما ص
اللهم لا يهنا الا في يد من يخافك فاحفظ بما وصل اليك ايضا الصاحب كتاب
البرهان اوقية برادة المريخ تغسل وتسحق مع مثلها زرنيخ ومثله قطرون ونشادر
ونصف بخار ودرهم ملح قلي ودرهم شب وسمك وتقل في حل محلول نشادر
نار ودهكذا ٣ مرات يصير كالقمر اكو عليه العمل يصير كذهب قلعي خذ
منه درهم على مثله ثم العقاب على ابتدا درهم من مطهرة ثم الق على كل عشرة قمرا

يكمل باذن الله

تمت

totfim